گفت‌وگوی «جوان» با جانباز سیدسیف‌الله میرنورالهی برادر دوقلوهای شهید سیدحسن و سیدحسین میرنورالهی

برادرم با ذکر «یا امام زمان» در آغوشم شهید شد

■ صغری خیل فرهنگ

یادواره ۳۸ شهید سادات روستای اورازان طالقان هر سال تابستان برگزار می‌شود. در دوازدهمین یادواره این روستا که ۲۲ تیرماه ۱۳۹۷ با حضور پرشور مردم روستا و جمعی از مسئولان برگزار شد، شرکت کردیم. از شهدای شاخص روستای اورازان می‌توان به سردار شهید سیدشمس علی میرنوراللهی (جانشین لجستیک لشکر ۲۷) در عملیات کربلای ۵، سردار شهید علی‌نقی حسینی (فرمانده گردان ضربت جندالله بوکان) و سردار شهید سیدرحمت‌الله میرتقی (فرمانده گردان یاسر لشکر ۲۷) اشاره کرد. در ادامه این مراسم با خانواده شهیدان میرنورالهی آشنا شدیم؛ خانواده‌ای با دو جانباز و دو شهید دوقلو به نام سیدحسن و سیدحسین. سیدسیف‌الله و سیدحبیب‌الله دو برادر دیگر خانواده هستند که مدال جانبازی را بر گردن دارند. گفت‌وگوی ما با جانباز سیدسیف‌الله میرنورالهی، برادر شهیدان را پیش رو دارید.

شهید سید حسن میرنورالهی (سمت راست) و شهید سید حسین میرنورالهی

در خانواده‌ای که دو شهید و دو جانباز داده است چه فضای تربیتی حاکم بوده است؟

قطعاً فضای خانواده و نوع نگاه دینی و اسلامی والدینمان در عاقبت فرزندان و شهادت آنها بی‌تأثیر نبود. پدرم کشاورز بود، سواد قرآنی داشت و در جامعه‌القرآن تدریس می‌کرد. مادرمان هم خانه‌دار بود. پدر و مادر عامل به تعالیم قرآنی بودند. نگاه اعتقادی و قرآنی‌شان هم روی تربیت بچه‌ها نقش بسزایی داشت. ما با قرآن مأنوس شده بودیم.

چند برادر بودید؟

پنج برادر بودیم. برادر بزرگمان سیدرحمت‌الله قبل از انقلاب در شرکت سیمرغ به عنوان سرپرست مرغداری مشغول به کار بود و برادرهای دوقلویم، سید حسن و سیدحسین سال ۵۶ به خدمت سربازی رفتند. پس از گذراندن دوره آموزشی که مصادف با اوج‌گیری انقلاب اسلامی بود، در آمادگاه پادگان آبیک مشغول خدمت شدند. من آن زمان دانش‌آموز بودم، گاهی به ملاقاتشان می‌رفتم. خوب به یاد دارم وقتی ماشین‌های ارتشی از شهر به پادگان برمی‌گشتند مورد بازخواست قرار می‌گرفتند، چون معمولاً مردم روی شیشه و بدنه ماشین‌های نظامی عکس امام را می‌چسباندند. راننده‌ها هم بهانه می‌آوردند که اگر مانع چسباندن عکس می‌شدند، مردم شیشه‌های ماشین را می‌شکستند.

با پیروزی انقلاب در سال ۵۷ مدت سربازی دوقلوها کوتاه‌تر شد و از خدمت مرخص شدند. بعد هم هر دو برادر در همان شرکت سیمرغ که برادر بزرگمان در آنجا کار می‌کرد، مشغول شدند. سیدحسن در قسمت برق و سیدحسین در قسمت آهنگری بود. هر دوی شان در همان سال‌های اول انقلاب ازدواج کردند.

همه برادرها در جنگ حضور داشتید؟

ما پنج برادر بودیم که دو نفرمان به مقام شهادت نائل شدند و من و سید حبیب‌الله جانباز هستیم. حبیب مسئول آتشبار ضدهوایی بود و توانست یکی از هواپیماهای جنگنده دشمن را مورد هدف قرار بدهد و آن را سرنگون کند. من، سید حسن و سید حسین هم ۱۵ اسفند ۱۳۶۰ از طریق پایگاه ثارالله شهرستان آبیک عازم جبهه‌های جنوب شدیم.

مسئولان شرکت سیمرغ با رفتن سیدحسن به جبهه مخالف بودند ولی به هر طریقی بود موافقت آنان را گرفت و راهی شد. پدر و مادر ما سال ۶۰ در روستای اورازان زندگی می‌کردند و زمستان همان سال هم برف زیادی باریده بود. ما نمی‌توانستم برای خداحافظی پیش آنها برویم اما والدینمان همان روز اعزام به آبیک آمدند و با دیدنشان جا خوردیم و خوشحال شدیم. پرسیدیم چطور شد با وضعیت برف از روستا آمدید؟ پدر گفت: پاهای مادرت به قدری درد می‌کرد که امانش را بریده بود، مجبور شدم با چهارپا مادرتان را تا محل عبور ماشین‌ها بیاورم ولی همین که سوار ماشین شدیم، گفت دیگر دردی حس نمی‌کنم. گفتیم حالا که تا اینجا آمده‌ایم برویم پیش بچه‌ها و بدرقه‌شان کنیم. خواست خدا بود که قبل از اعزام پدر و مادرمان ما را ببینند. این دیدار ناگهانی، آخرین دیدار پدر و مادر با سیدحسن بود. سیدحسن دراولین عملیات یعنی فتح‌المبین به شهادت رسید. آن روز با بدرقه گرم و پرشور مردم و پدر و مادرمان از پایگاه ثارالله آبیک به جبهه‌های جنوب اعزام شدیم.

هر سه برادر به یک منطقه اعزام شدید؟

به اهواز که رسیدیم نیروها را تقسیم کردند. من و سیدحسن در گردان ضد زره بودیم و سیدحسین هم در گردان ابوذر بود. سید حسن آرپی‌جی‌زن شد و من کمک آرپی‌جی زن بودم. در شهرک خلخال نزدیک شهر شوش که بعدها شهرک المهدی نام گرفت، مستقر شدیم. گردان سیدحسین هم در شهر شوش مستقر بود. مشغول آموزش و تمرینات نظامی شدیم. محل استقرار ما در تیررس دشمن بود و شب‌ها تیرهای رسام دشمن قابل مشاهده بود. برای همین شهرک خالی از سکنه شده بود و ما شب‌ها در یکی از منازل مسکونی استراحت می‌کردیم.

اولین شهید خانه‌تان سید حسن بود، از ایشان بگویید.

بعد از حضور ما در منطقه، دستور رسید باید برای عملیات فتح‌المبین آماده شویم. رزمندگان واقعاً حال و هوای معنوی خاصی داشتند. موقع عملیات این حالات بیشتر می‌شد. عده‌ای مشغول نوشتن وصیتنامه شدند. شب قبل از عملیات برادرم سیدحسن گفت: دیشب خواب دیدم به جایی می‌روم که دوتا از خواهرهایمان که در کودکی از دنیا رفته‌اند، آنجا هستند. جای خیلی زیبایی بود. من خیلی به خواب او اعتنا نکردم اما بعدها فهمیدم که آن خواب از شهادتش خبر می‌داد.

شهادتش چطور اتفاق افتاد؟

نیمه‌های شب بود که بیدارباش زدند و گفتند هر چه زودتر سوار کامیون‌ها شوید. همه ما با شور و ذوق زیادی آماده شدیم و از یکدیگر حلالیت طلبیدیم و خداحافظی کردیم. من و سیدحسن با هم بودیم. آقای عابدینی هم فرمانده دسته ما بود. منطقه عملیاتی ما تپه سبز بود. وقتی به محل مورد نظر رسیدیم، عملیات فتح‌المبین با رمز یازهرا (س) شروع شد. درگیری شدیدی رخ داد که یکی از تانک‌های ما هم هدف آتش دشمن قرار گرفت. در حال پیشروی بودیم که تک تیراندازان بعثی چند تن از آرپی‌جی‌زن‌های ما را هدف قرار دادند و شهید کردند. من و سیدحسن و فرمانده دسته در یک شیار بودیم. ناگهان تیری به سر سیدحسن اصابت کرد. سه بار گفت: «یا امام زمان (عج)». او را در آغوش گرفتم و در همان لحظه به شهادت رسید.

واقعاً سخت است در شرایط عملیات باشی و برادرت در آغوشت جان بدهد.

بله خصوصاً که من باید در منطقه می‌ماندم و به عملیات ادامه می‌دادم. فرصت عزاداری نبود. فردای آغاز عملیات، ساعت حدود ۹ صبح درگیری خیلی شدید شد. ما در تیررس دشمن بودیم و مهماتمان هم تمام شد. من با هماهنگی فرمانده دسته به عقب رفتم و مقداری مهمات آوردم و مجدداً میدان آتش ایجاد کردیم تا نیروهای واحد تعاون بتوانند مجروحان را به پشت جبهه منتقل کنند. تعداد مجروحان و شهدا زیاد بود. سرانجام عملیات متوقف شد اما پیکرهای مطهر برخی از شهیدان از جمله پیکر سیدحسن در منطقه ماند. ما هم کمی عقب‌تر در یک سنگر گروهی مستقر شدیم. در آن سنگر حدود ۱۵ نفر از اسرای عراقی با ما بودند که آن شب خیلی سخت گذشت. روز بعد توانستیم خودمان را به نیروهای گردان ملحق کنیم. شب بعد مرحله دوم عملیات شروع شد و ما در کانالی در پایین تپه سایت ۴و۵ مستقر شدیم. قبل از شروع عملیات بچه‌ها با قلبی شکسته دعای توسل زمزمه می‌کردند. متوسل به حضرت زهرا (س) شدیم. با شروع مرحله دوم عملیات با رمز یا زهرا و ندای الله‌اکبر نیروها به قلب مواضع دشمن هجوم بردند و توانستند توپخانه دشمن را تصرف کنند و تعداد زیادی اسیر هم گرفتند. تعداد اسرای عراقی آنقدر زیاد بود که برای تخلیه آنها به پشت جبهه ماشین به اندازه کافی نبود. در این مرحله از عملیات منطقه وسیعی از خاک کشورمان آزاد شد و شهرهای شوش، اندیمشک و شهرک‌های اطراف آنها هم از تیررس دشمن خارج شد و ما با چشم خودمان نصرت الهی را مشاهده کردیم.

نیروهای گردان ما پس از عملیات فتح‌المبین به مقر اصلی یعنی شهرک المهدی بازگشتند و وقتی در آسایشگاه مستقر شدیم تازه متوجه جای خالی بسیاری از دوستان و برادرانمان شدیم. برخی مجروح و برخی شهید شده بودند. تحمل آن وضعیت خیلی سخت بود. به ویژه دیدن جای خالی برادرم مصیبت بزرگی بود اما از سوی دیگر پیروزی در عملیات شیرین بود.

پیکر سیدحسن را پیدا کردید؟

با پایان عملیات با چند نفر از دوستان برای یافتن پیکر شهیدان به منطقه تپه سبز رفتیم و دیدیم که هنوز پیکر برخی شهدا بر زمین مانده ولی هرچه قدر گشتیم پیکر سیدحسن را پیدا نکردیم.

پس دست خالی به خانه برگشتید؟

بله، مأموریت گردان ما پایان یافته بود و قرار شد به شهرهایمان برگردیم. به یکی از دوستانم به نام فلاح زیارانی که تیربارچی گردان بود، گفتم مأموریت گردان ما به پایان رسیده، بیا برگردیم که گفت من تا شهید نشوم نمی‌آیم و همینطور هم شد. او ماند و در عملیات بعدی که الی بیت‌المقدس بود به شهادت رسید.

خودتان خبر شهادت سیدحسن را به خانواده رساندید؟

گردان ما به شهر قزوین بازگشت و ما هم به آبیک آمدیم. من فکر می‌کردم که تشییع پیکرهای شهدای این عملیات در شهر ما انجام شده است، اما وقتی رسیدم دیدم کسی خبر از شهدای آبیک ندارد. به منزل خواهر بزرگم رفتم چون ساک و وسایل سیدحسن همراه من بود، خواهرم نگران شد. مکرر می‌پرسید: پس سید حسن و سید حسین چرا نیامدند. گفتم از سیدحسین خبر ندارم ولی حسن ساکش را به من داد و گفت تو برو من بعداً می‌آیم. چیزی از شهادتش نگفتم، ولی فهمیدم حرفم را باور نمی‌کند.

خبر شهادت سیدحسن را ابتدا به برادر بزرگمان سیدرحمت‌الله گفتم. قرار گذاشتیم من به همراه پسرخاله‌مان سید عیوض برای پیدا کردن پیکر سید حسن به جنوب کشور برویم و برادربزرگمان هم موضوع را از طریق سپاه آبیک پیگیری کند. ما دو نفر راهی اهواز شدیم. ابتدا به معراج شهدای اهواز رفتیم سپس به چند جای دیگر که احتمال می‌دادیم از سرنوشت شهدا اطلاع داشته باشند رفتیم. هیچ کدام خبری نداشتند. بعد به منطقه عملیاتی فتح‌المبین رفتیم، آنجا هم نتوانستیم خبری بگیریم. سه، چهار روز گذشت در حالی که ما اهواز بودیم از سپاه آبیک اطلاع دادند که پیکر سیدحسن را آورده‌اند. فردا هم مراسم تشییع جنازه برگزار می‌شود. بلافاصله حرکت کردیم ولی متأسفانه به مراسم تشییع نرسیدیم. اما مراسم باشکوهی انجام شده بود. پیکر مطهر سیدحسن در روستای سادات محله اورازان طالقان در جوار امامزادگان سید علاءالدین و سید شرف‌الدین به خاک سپرده شد.

سیدحسن فرزند هم داشت؟

یک دختر داشت که دو ماه پس از شهادت پدرش به دنیا آمد، اما متأسفانه در هفت سالگی از دنیا رفت و در کنار پدر شهیدش آرام گرفت.

سیدحسین برادر دوقلویش را از دست داده بود، لابد برای او سخت بود که دوباره به جبهه برگردد؟

بعد از شهادت سیدحسن، من و سیدحسین بارها در عملیات‌های متعددی شرکت کردیم، نمی‌خواستیم اسلحه حسن روی زمین بماند. در عملیات رمضان، محرم و عملیات خیبر با هم بودیم. البته برادرم سید حسین در عملیات خیبر عضو اطلاعات و عملیات لشکر ۱۷علی‌بن‌ابیطالب(ع) بود و من کادر گردان رزمی بودم.

> بعد از شهادت سیدحسن، من و سیدحسین بارها در عملیات‌های متعددی شرکت کردیم، نمی‌خواستیم اسلحه حسن روی زمین بماند. در عملیات رمضان، محرم و عملیات خیبر با هم بودیم. البته برادرم سید حسین در عملیات خیبر عضو اطلاعات و عملیات لشکر ۱۷علی‌بن‌ابیطالب(ع) بود و من کادر گردان رزمی بودم

امامزادگان سید علاءالدین و سید شرف الدین روستای اورازان طالقان

همدیگر را ملاقات می‌کردید؟

نه خیلی زیاد. گاهی همدیگر را می‌دیدیم. در عملیات خیبر زمانی که جزیره مجنون شمالی فتح شده بود و داشتم از پل شناور رد می‌شدم، ایشان را دیدم که گزارش خرابی پل را که بر اثر اصابت خمپاره از بین رفته بود، به فرماندهان می‌داد. آن دیدار کوتاه و چند لحظه‌ای برایم لذت‌بخش و به یاد ماندنی شد. بعد از این عملیات سیدحسین مدتی در لشکر ۱۷علی‌بن‌ابیطالب بود تا اینکه به لشکر ۱۰ سیدالشهدا منتقل شد. از آن به بعد دیگر کمتر توفیق زیارتش را داشتم.

برای دوقلوها دوری از هم سخت می‌گذرد، این دوری تا شهادت چقدر طول کشید؟

سیدحسین خیلی دلتنگ سید حسن می‌شد و خیلی هم آرزوی شهادت و پیوستن به برادرش را داشت. سرانجام به آرزوی دیرینه‌اش رسید. آخرین عملیاتی که منجر به شهادت سیدحسین شد، والفجر ۸ بود. عملیات در ۲۰بهمن سال ۶۴ آغاز شد و تنها دو روز مانده به اتمام عملیات در ۷ اردیبهشت ماه ۶۵ برادرم سید حسین به شهادت رسید. شهادتش مهری بر پایان چهار سال دوری و دلتنگی با برادر دوقلویش شد. از سیدحسین دو دختر به یادگار مانده که هر دو ازدواج کرده‌اند.

مزار سیدحسین در گلزار شهدای شهرستان آبیک است. با آنکه در وصیتنامه‌اش ذکر شده در اورازان طالقان که زادگاهش است، دفن شود ولی به علت بارندگی سیل‌آسا و صعب‌العبور بودن امکان انتقال پیکرش میسر نشد و در آبیک دفن شد.

خودتان هم جانباز هستید. جانبازی‌تان مربوط به کدام عملیات است؟

من در عملیات کربلای ۸ در تاریخ ۲۲فروردین ماه ۱۳۶۶ در منطقه شلمچه مجروح شدم. وقتی عملیات شروع شد گروهان ما در نوک حمله قرار گرفت. در جلو کانال خاکریز یک شیار بریدگی داشت، نیروهای عراقی با ما حدود ۱۰ متر فاصله داشتند. جناح راست عراقی‌ها بودند و سمت چپ هم میدان مین بود. نیروهای ما بعد از مدتی مقاومت در محاصره کامل دشمن قرار گرفتند و برای همین زمانی که دستور عقب‌نشینی رسید، ما دیگر راه برگشت نداشتیم. من دو عدد خشاب از همرزم شهیدم گرفتم و به بقیه اعلام کردم که من به سوی عراقی‌ها آتش می‌ریزم و شما سریعاً عقب‌نشینی کنید. این را گفتم و به سوی عراقی‌ها آتش ریختم. در همین لحظه از ناحیه کتف مجروح شدم، بقیه نیروهای گردان به دست عراقی‌ها اسیر شدند. من و یکی از رزمندگان که ایشان هم از ناحیه پا مجروح شده بود، شب هنگام از کنار خاکریز خود را به نیروهای خودی رساندیم. بعد ما را به بیمارستان شهید بقایی اهواز منتقل کردند اما من برای جانبازی هیچ گونه پرونده‌ای تشکیل ندادم.

> در حال پیشروی بودیم که تک تیراندازان بعثی چند تن از آرپی‌جی‌زن‌های ما را هدف قرار دادند و شهید کردند. من و سیدحسن و فرمانده دسته در یک شیار بودیم. ناگهان تیری به سر سیدحسن اصابت کرد. سه بار گفت: «یا امام زمان (عج)». او را در آغوش گرفتم و در همان لحظه به شهادت رسید

مناجات خوانی رزمندگان در سنگر پدافندی پاسگاه زید «عملیات رمضان» نفر وسط جانباز سید سیف الله میرنورالهی

تا چه زمانی در جنگ بودید؟

بعد از شهادت برادرم سیدحسین مقداری برای رفتن به جبهه سختگیری می‌کردند ولی تا اواخر سال ۶۵ در جبهه حضور داشتم.

فرزندانتان چقدر با فضای ایثار و شهادت آشنا هستند، پای خاطرات شما در خصوص عموهای شهیدشان می‌نشینند؟

من چهار فرزند دارم؛ دو پسر و دو دختر. بچه‌ها خودشان با این فضا آشنا هستند. از شهدا و جانبازی اعضای خانواده و فعالیت‌هایمان در دوران انقلاب و جنگ هم به خوبی اطلاع دارند و در چنین فضایی رشد پیدا کرده‌اند. در حال حاضر دخترم سیده خدیجه همسر شهید مدافع حرم محمدحسین حمزه است. ان‌شاءالله خداوند همه ما را ادامه‌دهندگان راه شهدا قرار دهد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۳۵

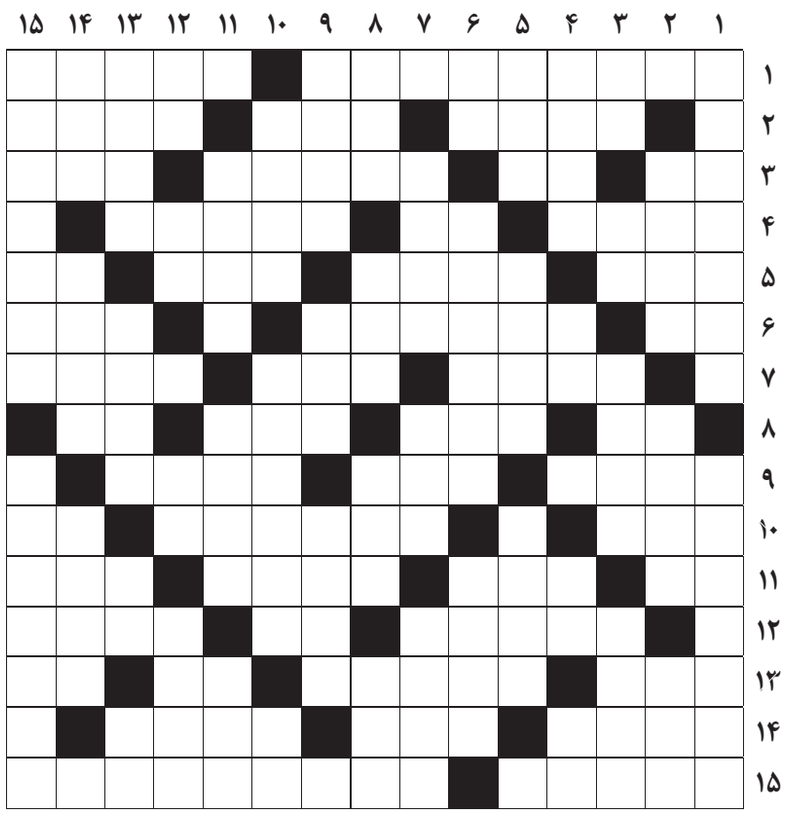

از راست به چپ

■ ۱- خواجه اهل طوس و بناکننده رصد خانه مراغه و صاحب زیج ایلخانی- لیف ظرفشویی ■ ۲- مسابقه اسب دوانی- جهنم- سرکرده اداره ■ ۳- پروفسور حیوانات- رطوبت خسیس- آماده و مهیا- خیر و برکت ■ ۴- سمبل- خط کش مهندسی- بینایی ■ ۵- درخت قالیبافان- وسیله تمیز کردن لوله تفنگ- خواب- دشنام ■ ۶- ضمیر اشاره- مشارکت- ناسیونال ■ ۷- دعای خیر- موشواره رایانه- سریع‌ترین روش شنا ■ ۸- درخت انگور- سود حرام- ترک و شکاف- شهر خرما ■ ۹- اثر سوختگی- پرستار- بهار ■ ۱۰- سلاح صبور- کنایه از شخص آسوده و بی‌خیال- مرغ می‌رود ■ ۱۱- ضمیر غایب- زینت ناخن- آسیابان- سی‌وهشتمین سوره قرآن ■ ۱۲- انگشت شست- یک لحظه- تاج ■ ۱۳- درس نخوانده- عاقل دیوانه‌نمای عهد هارون‌الرشید- نام قدیم فرانسه- ویتامین جدولی ■ ۱۴- چین و شکن- شهری در مازندران- قدرت و زور ■ ۱۵- ژاپن عرب‌زبان‌ها- نوشته‌ای که تئاتر بر اساس آن اجرا می‌شود

از بالا به پایین

■ ۱- شهری در خراسان جنوبی- بیننده ■ ۲- موسم و هنگام- از نخست وزیران هند- کارزار ■ ۳- عدد اول- صدمترمربع- خیاطخانه- پیامبر صبور ■ ۴- طریقه و روش- شامل همه- مغز کلام- کار ناتمام ■ ۵- بهشت شداد- پستانداری گوشت‌خوار- دیرنشین ■ ۶- پژمرده و بی حال- شهر پرتقال- روحانی مصری ■ ۷- فدراسیون بین المللی بسکتبال- رود مرزی- رنگارنگ ■ ۸- دانه تسبیح- حجم هندسی- نوه- آماس ■ ۹- ماسک- روز عرب- چشم‌پزشک ■ ۱۰- شرط‌بندی- نگهبان شتر- چای انگلیسی ■ ۱۱- ایمن و درامان- لسان- اندام شنوایی ■ ۱۲- زهر- فرار حیوان- مساوی- اکنون ■ ۱۳- گدایی- چهارضلعی- از سوره‌های کتاب هدایت- رمق آخر ■ ۱۴- مرد بی زن- درود- بندری در هرمزگان ■ ۱۵- نیروگاه معروف اوکراین که منفجر شد و نشت مواد رادیواکتیو آن سال‌ها آثار سرطانزای خود را در کودکان باقی گذاشته است- مربوط و منسوب به مادر

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۲					۹
	۶	۵						۳
			۴	۸				۶
		۳			۲	۵		
	۴	۶						
				۹		۷		
			۸	۴				
۵					۳		۲	
۷							۸	

۱	۷	۶	۹	۴	۵	۲	۴	۸
۸	۴	۲	۴	۱	۶	۷	۹	۵
۵	۴	۹	۸	۲	۷	۱	۲	۶
۷	۶	۸	۲	۹	۴	۵	۱	۳
۲	۱	۴	۷	۵	۸	۹	۶	۷
۳	۵	۷	۶	۳	۱	۴	۸	۲
۹	۳	۱	۶	۷	۲	۸	۵	۴
۴	۸	۵	۱	۶	۹	۳	۷	۱
۶	۵	۸	۳	۴	۷	۱	۲	۹

جدول کلمات متقاطع
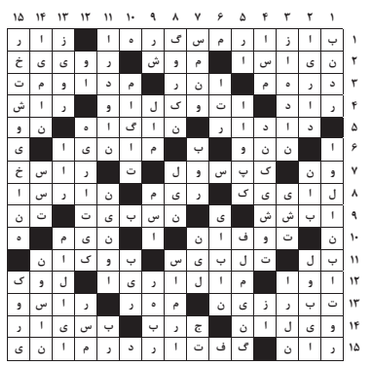
پاسخ جدول شماره ۵۴۳۴